

إِنَّمَا الْأَوْلِيَاءُ لِلَّهِ الَّذِينَ هُوَ يُرِيدُ وَلَا تَحْزَنُوا

تأليف تیسف نفیس عالم شریف فضل فاضل مولوی محمد لطف صاحب

انار اردو ڈیوٹی سٹور

شہ مرہ القویہ

حسب زمانیش

جناب شیخ گل محمد صاحب بہ تمام پھولان نایم حسین رضوی عرفی عنہ

دَمَطَّعَ لِحَاظِ صَنِيعٍ عَنِ الْعِجَابِ حَسْبِهَا

إِنَّمَا أَزْوَاجُ اللَّهِ لِأَخْوَفِهِمْ أَتَدْرِكُونَ

تالیف فیضی و تصنیف لطیف عالم تحریر فیض بن سید محمد الطغی صاحب المآثر

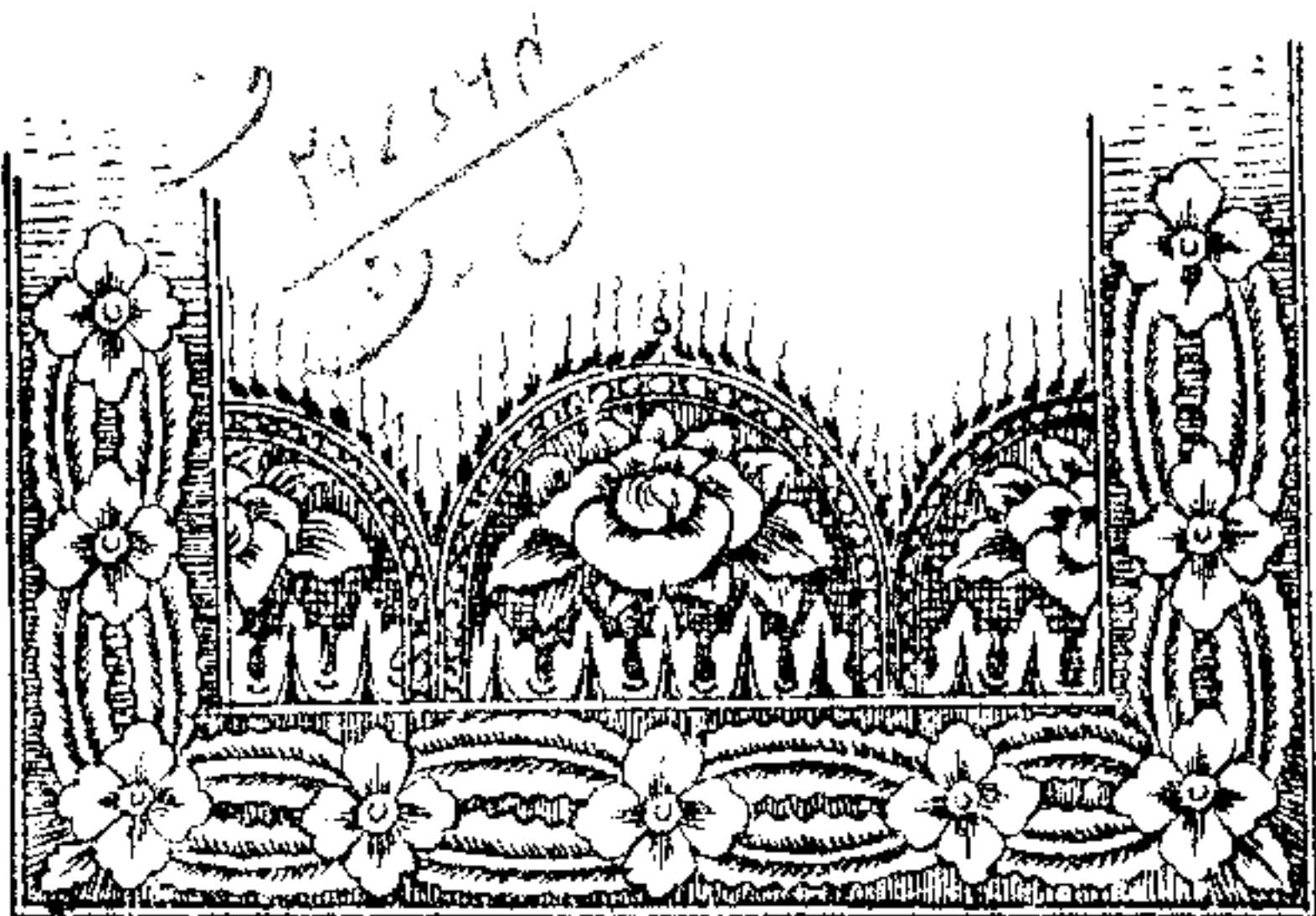
برانه قدس سره

شهره القوائد

حسب فرمایش

جناب شیخ گل محمد صاحب ستارام میمید این کتابم حسین رضوی مدانی

در مطبع اعجاز صدر عرف اعجاز محمدی طبع شد



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اشد ای هست ذاتی آن حق مطلق را که منزه است از عقول نفوس ارواح و مقدس از اجرام و جسم و
 اشباح اول آید و روانه کنج زمان مکان بونه پیوند و کیفیت کسیت را در و گزاره فعل و افعال را با و باره معرفت
 از او ضلع و اضافات بتر از حرکات و سکناات احدیت اول به صمدیت توأمیت از لیت و رایگانگیت
 بابدیت همیت صفاتی آفریدگار را که با هر کن کاخانه ایجاد و ابقا و افساد صورت گرفت و معهود بهشت
 دنیا و دوزخ بنا پذیرفت عقول ابد را که سر بر افراخت نفوس با بحرکات نبواخت ارواح را شباح پیوند بخشید
 هویلی بصورت رسید عرش برقص در افتاد و خورشید نقاب از چهره بر کشاد خرقه افلاک به بنجیه ستارگان
 مکمل شد شجره ماه بهر ضیاء آفتاب مستعمل شب لباس مشکین در بر نمود در روز دشتا کافوری بر سر زمان پیدای گرفت
 مکان هویلی زمین فرش گسترید آب جدا اول کشید باران بقالی کر سبت باد بر و صحر وانی نشست نبات
 الهوان نعمات را ذخیره گردانید مطبخ آتش چنانچه باید به سخت رسانید انواع همه موجودات سر از نهانخانه عدم
 بر آورد و حدت پای خود را در امان کثرت بنفشه آدم ابو البشر لولای خلافت بر افروخت علم الالاسما از لوح
 دانش نشاخت طفرادنا شیر انبیا مرسل فاستح کتیب خدای عزوجل کلید گنجینه اسرار الهی نمونه معانی نامتناهی
 شعله انوار ایشیو جهان تخم مزده هر دو جهان دل کله واحد است زورق بحر حقایقیت رهبر گمشدگان باد بهیلا
 شمع گشته تگمان طلاات بطلالت مصقله قلب مجاهدان غم زادی خاطر اشقگان اجداد آسوزان کتب ارشاد
 مطول اقصان در سعادت سبق اول عهدین ختم الکتاب منتیان مفرج دلگشای بقیران طلب دستاویز طالبان

عطا و دهب نریاق مبیات دنیا صراط و ریاضت نقش تصور طالبان طلسم مظالم عارفان رونق بار ابراهیم
 سرمانیه سعادت محققان کیمیا سعادت ابدی پارس نعمات سردی برق فرسنگ آلودگی طلسم گنج آسودگی زوایا
 ایوان بهشت طوبی ریاض صمدانیت آرزو شاخ نفاق اصل شجره اتفاق طالبان تبه کران سرفراز عارفان شکران
 ممتاز میدان باور بگرای سستی پیران باور نهی سستی فی الجمله شجری هست که شاخ و برگ او شریعت و طریقت
 شگوفه و ثمره او حقیقت و معرفت سپاس بر آن ذات برحق را که این عجب به هم دست تاسیس خاص آن آفریننده مطلق را
 که این مادره رسم او

در وقت حضرت پندگومین خواجه قاب قوسین محمد بن محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم

نام آن محبوبی است که خالق اول او را بیا فرید احمد اسم آن گوهر است که کان موجودات بدو استند کرده و پدید گردی
 امرکن دانند جوتی قدرت الهی خوانند طایفه رسوم نقل کل مانند جمعی در خلق و خالق بر رخ شتابند زمره
 رسول الله مانند فرقه محبوب الهی ستانید و اسطه ایجا دکائنات و سید نجات موجودات ناسخ بیان کفر و ضلالت
 بانی مبانی سلام و هدایت رهنمای گرامان بادیه بطالت شفیق یوم القیامت رسانیده پیغام باری گزارنده رسم
 کفاری باضع دین متین قائم انبیین دیباچه کتاب انلی و سردی خاتمه صحیفه لم یزلی و ابدی مقصود موجودات
 خلاصه کائنات احوال نوریت که اول از دریای نورانی صداتی تباقت بس انواع چشمه سار کائنات از و اجزای
 وجود در اول و ظهور در آخر مثالی با دنیا یعنی درست در فهم آید پوشیده نیست که بنار اول و اعمیه اعدا که محل پدید آید
 پس فکر او ضاعش سرزند چون عالم سبب نخستین از چوب و سنگ آنچه در خور باشد فراهم آورد و خانه را مرتب کند
 همچنان در ارادت وجود نور محمدی چشم نور انبیا گزشت از آنجا که در بیا قدرت است از جهان ارادت اهل
 دستاگان و عناصر آدم ابو البشر کاین شد آن نور خدایی جسم نورانی از مطلع کون بر خشیده مصدق آیه لولا که
 است و عدم ظل دلیل جسم پاک صاوة الانهار بر محمد صلی الله علیه و آله و صحابه وسلم که واسطه موجودات ستمات غیر
 احصاء بر احمد محبتی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم که زبده کائنات از صاوة الله علیه و آله و صحابه وسلم

در مناقب اصحاب کبار عالمه حضرت چهار بر رومی

هر چند که آفتاب کسان تابد و باران همه جا بارود نسیم در هر مکان وزد نور محمدی عالم را فرو گیرد و تزیینت طار را
 نکتد شور زار را شگفتانده خزه ره را بوی نرساند طلب ابو جبل از تو آید چه درین ابون حکمت حقایق و حقیقت
 اسرار ربانی است طوائف گوناگون که صفای طبیعت دهند و در اسرار شت و شسته فیض پذیر شده بظواهر و ابوالعلاء

اصحاب ممتاز گشته و سعادت ابدی اند و وقتی که چه اشعه خورشید در شیشه خانه بر افتد و قطرات نیسان
 در اصداف یکسان بریزد و در گلزار نسیم موافق وزد و نور احمدی همه را بخته لیکن شیشه را نسنجی و بگردد و در
 آبی جدا گل را بوی عطرده اصحاب کبار را میز خصوفاً و آن چهارتن اند باران خاص و پیغمبر منظر نظر نور مقربان
 بساط احمدی را زوداران در گاه احمدی درجات بنسبوت ارکان رسالت فتوت برافرازندگان اعلام من
 قاهران علمه جا بهین رسنمایان طریق یقین فدایان دین ستین جویدگان عبتی بارکان دنیا اول افضل الصفا
 حضرت ابی بکر ابن ابی قحافه ثانی هم رسن الا اصحاب حضرت عمر ابن الخطاب ثالث شان جامع القرآن حضرت
 عثمان ابن عفان رابع هم اسد اللد الغالب حضرت علی ابن ابیطالب علیه السلام پیغمبر را در شای ایشان گفتار با
 و ایشان را در عقیدت و اخلاص سول کردار را رضی الله عنهم جمعین در مناقب حضرت امام حسین در
 رسول الثقلمین حضرت امام حسن و حضرت امام حسین رضی الله تعالی عنهما
 نتایج سه گونه باشد که ترا از اصل چون کسیر نوح علیه السلام یا تیر چو بر آسیم یا مانند حضرت اسمعیل متساوی الدین
 امامین الهامین حضرت ابو محمد حسن و حضرت ابی عبد الله حسین صلوات الله علیهما نیزین عرش الوهیت قطبین فلک است
 با بین مدینه رسالت در حنین منیر ولایت قره العین محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و صحابه و سلم ثمرین شجره فاطمه الزهرا
 علیها السلام جگر گوشه گان پیغمبر زودیدگان حیدر محبوبان آفریدگار بهیال مقبولان و او بهیال آثار نبوت
 از انوار جبهه شان پیدا فرولایت از کشاده پیشانی اشکارا آفتاب در یوزه گراشده جلال با تهاب گدای انوار حال
 چرخ مهد و ارپای انداز با دیده و روانی سرفراز زمین ایسوار پای بوس آب را بسقایی راه ناموس پیغمبر اشکات
 بجان خود مرتضی سخن را در دل جادید هر قدم که بردارند حضرت فاطمه شکر سجا آرد کعبه بر دوش محمد زنده باری بر
 علی آرد لوح محفوظ سخته بجد ستوده خوانان مدرس محمد داندگان علم الهی خوانندگان کتب نامتناهی و قیقه سلسله
 حل شکل واقفان ماضی و قبل شتابندگان باطن و ظاهر میزبان خیر و شر هر بل خلعت امامت رساند پیغمبر سوده و کعبه
 بنحو انفاطه دست دعا بردشت حضرت علی شاد و بانه شکرانه نبواخت اصحاب سرگنجینه به شاکش و نعلباده تنیت در عالم قبا
 خوابین جهان خراج فرستاد سرکشان بنیاد اطاعت نهاد رسم کنرا از لوح زمین شبست نقش اسلام در دست نبوت
 زمینه سجاده خلافت آرا بیده صدر امامت حد فردوسی در بر کلاه آسمانی بر سر عالم از خلق تزیینت نوال عالم
 جهان را نبواخت حاتم از فیض گبران عام سلیمان از کمترین احشام چشم ششم آکوده ذوالفقار چین چین خنجر خوشوار رسم
 ظلم دفته براناد شیر و آهو در یک مریطاسر و او عالم آمین نو گرفت نقش رسم کعبه و کعبه دست او آواز بوق فرنگوله
 فرشتت صدای صلوة عالم را فرود گرفت نسخه دین متین مکمل شدن بای آمین آذری و زردی سشتی سخل شریعت از
 پیدا و طریقت از کردار هویدا تفکر و تذکر از حالات بیان معرفت از انوار جبهه نمایان رسم رسالت تمام یافت

آئین ولایت سرانجام امامت بکمال عالم بغیض اسلام شهرد و رگورید نور خلافت جباگیری نمود دنیا در چشم تیرگی طاروح
 هوای آسمانی گرفت کالبد فاکتی برافشانی فردوسیان منتظر دیدار و طار اعلی بر راه بقیار فرمان طلبه پدید لبه دشت
 لب جان بوسید در بادید رضاشاقتی تشنگی و گرسنگی در ساختند باطل را اگر اساختند غیر قضای جسم جان گزشتند
 علیها الصلوة والسلام کثیرا کثیرا و روح پر و تنگیر باوی روشن ضمیر حضرت سید شاه بهیک قدس الغیر
 سر الغیر از افراد الناس هر که طالب مولی شود آنرا خاص گویند هر کسکه در آرزوی دنیا فرو رود از عالم
 نامند آنس را که میل هر دوسری اوست و متوسط احوالشانند خاص منقسم شود و بعد منقسم فیض زیر و فیض رسان منقسم نیست
 که باروت درست و عقیدت راست پای در بادید طلب نهند و به انقیاد و پیروی مرشد رهبر سلوک و قطع منازل نماید
 و زاد و راه این طریق را از زمین هر دو رنهایم رساند و تا وصول بمبتدل مقصود توقف و رحمت جائز نشاند و آنرا
 مرد نیز گویند فیض رسان آن عارف کامل است که بعد از تندیب اخلاق و مجاهده بانفس سرکش و ظفر بر آن و ضبط هوا
 ظاهر و باطن و طی منازل سلوک و حل مشکلات و حصول کتب معرفت و امتحان بمعیار صاحب عیار کامل استعدای
 پیشوای بر سجاده ابتدا و ارشاد و غشید و فیض او علم و لطف او تمام باشد و آنرا پریم نامند احمد ثبید و المنه که این منصب
 گرامی و فر عطا ی نبات مکی صفات پیشوای رهبران کامل گرد کشای عقایدی لاجل و اندزه و قاین معانی از ترش
 کلام آسمانی غوامض دریای عرفان و در شیم صدق زمان و ائمه اسرار عیبی کشان مشکلات لاریبی متفرق بتجلیات
 الهی حیوان ارشاد نامتاسی خواننده رقوم لوح اول و اندزه و فتر ابد و ازل ستیار روضه عرش عالم ذرات فرش
 شونده احسان تسبیح کربان بنیند و اطوار سرفاست خاکیان سر آمد اولیا کبار سر کرده محققان روزگار الی و لا
 فقر زبده اولاد آدم ابوالشیر باوی هر کرده رنهای الا شکر و عیسی وقت مرده و لان موسی نقش فرعون سیرتان
 پیشرو قواخل سلوک مرجع غراب و ملوک نامیده راه مستقیم ابدی رساننده نبات نعیم سردی بخشنده گنج فایده ن و شایان
 دهند سعادت ابد جاودان تسکین نالیش منتقدان موکل نبات مریدان طلی سیرت روحانی صورت پارس آسن
 سرستان کیمیای سس جودان مشککشای در ماندگان شفا بخش در دستان و تنگیر افتادگان دلیل گمشگان
 در دریای مصطفوی گوهر معدن مرتضوی بخشنده نعمت جاوید حضرت محمد سعید عرف سید شاه بهیک محمد یوسف چشتی
 ترمذی سیوانیه قدس الله سره الغیر فیصیده و روح حضرت پر و تنگیر قدس سره الغیر

آفتاب افق دولت آن سعادت ببرد	که فیض سحر غنی دل او شکیند	در بیان طلب کسکه محل است	بوی بجان محبت راز هر فارسی
آفتاب سرفقیس ز انوارش شود	دل که او از تابش عین طبعید	از سفید زنگی و غوطه کوه سحر پرت	گو مقصود را در شیشه همتا کشید
روضه فردوس سکون و باو بود	زاه کامر و زور و بد بلا محنت دوید	آشیانه او شاخ طوبی خست دام	هر که طار روش از فیض تن و امید
مهر دل گشتش ز مقصودی کفنا	مخچ خانه معرفت گرازه و داری	تبیامت سایه از کوه گنجان می	هر که آید ز به سایه این سراسر امید

کی شود مردم از انوار دیدار خدا
 در دریای محمد گوی سرکان علی
 جمله اجناس بازار جهان چون من
 کرد توری خود بجای ز شانس آفتاب
 جلوه طوری نمایان دید از هر سنگ
 طوبی جسته با سه باغ منتها
 زانش خورتوبه محشر کم سازد
 دست او بر لوح محفوظ است پس ملک
 آید که شیشه افلاک را رخ کی کند
 بنجیه سوزن عیسی مرم فلاطونی کا
 سرخ در هر جهان کسکه گوید آید

که چشمش تابش خورشید در این
 کاشف سر معانی فضا و سپهر
 ماه عقلش تناسع زهد و تقوی خیزد
 وزه کو در راه خاکش از زهره خیزد
 هر چه بر خاک پایش تشنه آساید
 به خیل از کینج از باویه نیاید
 هر طلاکان بر جبار میری کامل
 بر لب او جد که متاه عشقش جمید
 دایه کوانه مرطبا انعام او دانم
 خنجر غنچهش که سیر راه اسفید
 سر خردی یافت سرخ که گفتن
 میسر و کیا که عالم خریدارش بود

والی ملک لایات باوی با خدا
 جلوه فردوس تن بشد چو در
 سایه دیوار فصاحت سیاه بالی جهان
 از ساس طشت نمرانی عجب آن
 در گلستان جان شنه فتنه قدسین
 از سحلی فیض کس محروم نه الا خود
 شعاع غنچهش در زرخ چو آب زود
 گنبد کرسیشست بر صند فداون غرا
 از دم عیسی تریاق فلاطونی چو
 گر سلیمان است هر نامه بر درش
 از که تورا پاک سازد دنیا مسرا
 گوهر حش چو از صد چون چوین

عاز حق حقیقت سایه حق و جمید
 بسکه نفسی یافت از خنجر صحرای
 بر و حاضر دید و بس زاده زینت
 شیخ در جواب مسجد گر نخلی را برید
 غنچه دلی که لبیم ز زرش با بود
 از دنیا خور سپهر محروم غنچه گزید
 روی هر گزندک کافور غنچهش
 طایر که در هوا آید ج احلاش
 کج و گراه را که ز فم قریش گزید
 میرسد بر و زان حوران حنبت خدا
 دور بود گر گناگان از توبه آید

قصیده دیگر

ای محل ذات تو آتش کوه کوه
 در زمانه آفرین یار محمد مصطفی
 خاندان حشمت را از ذات عالی
 از تجلی کربانی وجود آینه شد
 گر کسی خواهد که واقف گردد تو
 عقل باشد از کان شاه عالی
 رحمة للعالمین قوم در علم قدیم
 ذات مالا چون خلیل الله بر اسلام
 چون پیغمبری گفت با صبا چون
 که بودی لایقی هرگز نزدی گانا
 عرض چه بر گفت ملازم دید
 تصنیف خود

سید ملک لایت زبای انور جان
 حضرت صاحب لایت بسکه شطربان
 بچو موسی احصا بودیم مرز جان
 کسی طالب بود مظهر را من عیان
 فی مثل خورشید گرمان سر سوز عیان
 زانکه نام پاک شرح اهل آستان
 هر که در ظل روشن آینه جان
 فیض است لبکده تجانه سینه کافران
 تا بدت و وقت این خنجره بر آستان
 آماز اشات این عالم بیام در جان
 عرض اصلی آمدن لایت را

نور چشم آله الامجا سر و نه سیاه
 قول فعل حال احمد تو مستولی
 قلب میوسش از چون اله
 بعد عیسی دگاز اجا بود از فصل
 آیت دعوا کعبه اهل تقصین
 تا که خورشید آسرسید از ملک
 با کیش در قصه هر که دید صد
 بادل پاکش توبه گر کند بر شکل
 احضاش پس سج گشته از طرا
 ای ذات پاک تو سلام بر شیت
 ای ملک سر بر کشیده به پیشش

تصفا کرد نازل فیض برستان
 منتر حق بر نیز شدت شور جان
 تا که در زبانش در آیت شد
 مرده دلهارا بیدم خنجر جاودان
 کرد چون نایب کروی صوفیان
 کفر و ظلمت و بخت شود بر کمان
 جرم او زنده از تن سحر گل اندر
 اعدا شد اگر در هر جور چون زبان
 کسکه شیطا ز عالم جلا اهل از میان
 آب حیوان از لب خورشید
 گشت خم در کمان شاه حلقهش

در سخاوتهای کوشش نویسنده شما	از کرامات کاتبین سلوه گردون	از کرامات تو عالم دید باشد محرم	نست از کوشش تو وقت ز خاکدانه
مرض خودی فلک بنان دبی باز	بیش عزت روز آخو جیل گشتان	ابرد دریا از کف و سخاوت	نفره از ابرو کف دریا و جهان
گرچه آن دور چون آمد در این عصر	بگلف کلمه توحید گفته از زبان	بیش شیرت ز اخلاق بین	از نعم تعظیم ابرو همین دلبران
دزه آسا خاکپایان مریدان سلیم	در قیامت او زیر سایه آن طوفانی	یا الهی تا بود در خاک هم مهر و ماه	بهر صراط ایش از جمله دوستان
	یا الهی تا بود بر جا خود شرق و غرب	سایه آن بال با باد ایقون خادمان	

در بیان باعث تالیف و تسوید این کتاب احوال مؤلف و احوال

چون از پاس خدای رحمن وقت پیغمبر آخر از زمان ستایش اصحاب کبار و مناقب امین عالی تبار روح پر تو تکمیر عنوان کتاب زینت یافت اکنون شروع میرود و بجزیر که شرح آن لابد است و فائده آن تمام باعث آن شده تالیف این رساله و تفریح است بر اهل احوال مؤلف پیش از تسوید این مکتوب مخفی نیست مرید را تصویر یک پر پنهان بسعادت است خاص اگر معنی باشد و معنی حقیقت است و حقیقت حال باشد و این حاصل نگردد مگر مطالعه و تکرار حال و این صورت نه بند و توانا بقیدم در آورده پیش نظر ندارند پس مهم است تحریر حالات پر مرید فائده تمام باشد اگر بعینه لی کم و بیش نویسد چنانچه معنی احمد زنگی سرخ است و حقیقت او همین است پس حمت حال باشد در وجود معنی احمد را باید که زنگی سرخ نگاشته پیش نظر دارد و تکرار مطالعه ساخته ذهن نشین گرداند تا رنگ سرخ باشد و این زمانی حاصل گردد که از کم و زیاده و آمیزش غیر خالی نقش نماید و الا فائده صورت نه بند اگر چه این تفصیل کافیهست بر اینکه البته در مجالست پر اکتفا بعینه درج نماید لیکن چون احوال او یا خالی از کرامت و کشف و اعجاز و خرق عادات نباشد در هر زمان اهل انکار و کذب و بدگمانی میباشد بخوف آنکه مباد خاطر را بنبار شک لوده ساخته از ثوابیکه از مطالعه احوال او یا اشد حاصل می شود محروم ماند در عذاب افتد لازم نموده سطرهای از حالات خود نوشتن پیش از فهرست کتاب تا بوقت بر احوال از نمره نیاوه گویمان نه پند هشتم به بدگمانی گرفتار نه شوند مصدر را حسب گرداند

احوال مؤلف

چنانچه جذب متعاطیس این را بخود کشد کشتش که با کاه را هم آغوش سازد تا لبش خورشید شبنم را هم رنگ نوزک نسیم سوزی گلزار بوی بخش همچنان توبه پر مرشد را بدولت قرب ساییده فیض ارزانی دارد و شاید این گفتار حال این گنجه کار امیدوار است چون فاله این فقیر تبصیر ارشاد و پیوستگی سعادت اندوز شد فرمودند فرزند کیفی تعالی کرامت فرماید موسم ببلطف الله شود موافق فرموده اتفاق تولد و نام و پرورشش مقصود انباله افتاد در بدو شعور پر شده

تا چهار سالگی در تحصیل علم مقرری روز را شب و شب را روز میسراندا اتفاقا میان شاه عنایت نام در لوشی از مردان
 آنجناب در کبیره ای سادات متصل در سه شبانش شد و بزرگ خیر نام ذات شروع نموده آوازش خوش و دلپسند
 افتاد و تعلیمش آغاز کردم شوق شور افزا گوشه تنهایی میخواست سر صبحر اناده باواز بلند اسم الله میگرفتیم بنی
 فراموش گشت هر گم کردم جذب بر ایدل زد گرفت پیش ما این بقیاری افزود و روزی طعام و شراب منقطع گردید و
 جذب میگفتند طائفه جنون و ارثان با احتیاط نگاه داشتند ملاها میکردند مفید نمی افتاد و سرشته احتیاط و محافظت
 گشته شد معطر نامه میکشتم قرار نمی یافتیم نیداشتم که چه کنم و چه باید کرد و شورش طیش شعله زد از جنین قلب تن میگردد
 لاغری غلبه آورد و جذب جوش زد آوازهای دور بگوش می افتاد چیزهای مسطور بنظر می آمد بی اختیار سر زده آواز
 شیرین پیش گرفته در شب روز فرق تا از منزل مقام نشان یافتیم بداره رسیدیم بی اختیار بودم حال بدرض رسید
 اجازت یافته به حضور بر دند چهار پائی نشسته بودند بر این شانه دست بر سینه نهادند و پیش آمد پیش و بقرار
 فرود گشت دو ساش ادب از دل بر آمد بموجب از نشستم آنچه می بایست تلقین فرمودند بعد یاد کرد آرائی خصیت
 در ضبط آموخته و مبالغه و تکرار هر چند بدلیغ بکار می بود شبانست قلبی روی می نمود فرموده بجا آمد چیزی معاینه می
 شوق دیدار عرض حال جوش و سعادت رسیدم حکم امتحان بزبده الحقیقین میان همه شاه کرمانی صادر شد ایشان
 بگوشه برده استفسار نمودند گزارش کردم شنیده بحضور گزار داد و در پنجه صلی الله علیه و آله وسلم خواند و تلقین سابق
 سبق دیگر اضافه فرمودند و چند مرتبه حفظ کردید حکم رخصت شد سجانه رسیده بر جان از شاداشق می نمودم عارضه تب
 سخت گرفت هر چند علاج نمودند فایده نمی بخشید مدت شادای بر آمد هر گاه که تب غلبه میکرد و پیش میشد پیر دستگیر را این
 نشسته میدیم گاهی خواب می انگاشتم جنبی صریح می نیداشتم زمانی بهوشی قرار میدادم تا که از مرض زمانی یافتیم و دستیار
 گزاشتم لذتی افزود که بیان نپذیرد و آرزوی قدسوسی سبق و دیگر سر زد و بحضور شرف فرمودند که برای لطف امید زیاد
 از دو ماه سخت کشیدم و نزد این نشسته ماندم بی آنکه فرصت عوض سبق دست و در رخصت کردند سجانه آدم شوق با
 شد باز بداره رفتم عوض کردند باز بداره روانه ساخته چون بوطن رسیدیم پیش و بقیاری از دیاد پذیرفت عین موسم
 بارش بود سه بار آمدند نو و بار نیانت بار چهارم بحضور بردند توجهات منبذول فرموده لشرف معافتر شرف
 ساخته نجات قرب منصوب کردند هر روز توبه می دیگر بود و نعمتی تازه و فیضی بی اندازه میرسید این نمونه داری که
 حقیقت زوشتم آگاهی می بخشید بر توجیه پیر دستگیر بی اختیار بی فیض پذیری این عاجز و ابتدای معیت و آغاز حال
 و کفایت میکند برای ازاله شک بگان که در گزارش حالات پیر دستگیر استایش شناسند یا مبالغه نپذیرد مانند شاعر
 یا داعی تا از ثواب محروم نماند اصعف بجاد الله فقیر فقیر نفس شریر لطف الله اگر چه شرح خلقت شان اخترف لیکر
 گوید پیر دستگیر زیاد از آنست که این بی سواد کتب دانش نهمه از ان بدستاری خاصه بریده زبان بیان تو از نمود

و ذکر بزرگواری آنجناب در آنست ذواص و عوام نه چندان مشهور و مذکور است که به تخریر این سررا با تصور است
 خاک کجا معرفت جان کجا پور کجا وصف سلیمان کجا چونکه فائده در ترقیم آن محفوظ است از روی تمییز
 و نیز گانند که بعضی کلام فرخنده نظام آن قافله سالار طریق شریعت و پیشوای سبیل طریقت که از هزاران کی
 بیاو این سچو این ذاکر باین شکل برحقایق و معارف و کشف اسرار و حل نکات مشکله در اصطلاحات صوفیه
 بود ایراد مینماید یا الله المستعان و حسن توفیق مبین کتاب فتنل در آب بحر کافیه است که زکونی سرگزشت و صفا شهابی
 و از صاحب دلان سینه صاوری و شریفان حسان انصاف توقع آندارد اگر هنگام مطالعه بر تصور این سطور عبور فرمایند
 معذور و ارمغان فرموده با اصلاح کوشند چرا که فقیر از قلت بضاعت و عدم لیاقت خود نمیدانید با وجود
 تصور فکر و توریع خاطر باین عزم تقسیم نموده و نیز نسبت عدم بصارت و لیاقت در پی آرایش عبات نگردید
 که کتاب بسیار و افسانه بشمار است از ضروریات بر کلام مفاصل و دل اکتفا نموده و این مختصر را به ثمره الفوا
 موسوم گردانیده مشتمل بر هفت باب و خانمه ترتیب داده و جایکه لفظ مرشد آفاق تعلیم آید کنایت از آفتاب گرم
 احسان و ریای ربیع و عرفان مقبول در گاه لایزالی بر حضرت شاه ابوالکوا قدس الله سره و آنجا که عبات
 از حضرت پیوسته گیر تخریر گردید اشارت از نام مبارک آنحضرت اسرار طریقت و آن ناظرانوار حقیقت
 حضرت سیده بھک ستره شناسند

باب اول در بیان حسب و نسبت مشتمل بر چهار فصل اول در بیان شریف آوری
 حضرت شاه ابوالکوا قدس سره از ولایت ترمذ بهندستان حکم دار شاه حضرت پیر بزرگان

و رسول الرحمن آن ثمره ریجان مصطفی و آن سرگلستان علی بر تقضا صلی الله علیه و آله وسلم

و آن شمع شبستان حسن الرضا و حسین شهید دشت کرمانا حیدر زاهد بن حسین زهدی انا را الله سر ابراهیم
 مورد الطمانی بجانی مصدر عطیات یزدانی عز افتخار و اشرف استظهار یافته رئیس وقت انیس قاصد مطلق
 صاحب کشف و کرامات و خوارقات عجیبه بود و در با وجودیکه دوازده هزار سوار دلاوران بزرگش
 و فازان شہادت اندیش بر کباب سعادت تاب پیش از فدا شدن بجان فسانی نرد و سعادت می یافتند
 و سه پسر نامدار کار بودند روزی بنجا طر شریف در گذشت که دستار بایست که عطا فرمایم و درین عرصه شرف
 بجمال جهان آرای آنسر در کائنات حضرت رسالت پناه صلعم گردیدند ارشاد شدی فرزند من این دست مبارک
 من کیسه که شایان این نعمت عظمی باشد رحمت سازند از سنج این سانه بر تفکر گریبان تامل فرود بندند با ستر

بموقف قدسیه متعرض شد یک کشتهایان این امر عالی بوده باشد اشارت فرمائید با جابت اقدس پذیرا شد از زبان
 گوهر نشان فرمودند که زید با کانه چشم حرمان پند شد تا صدق قانع نشد و در نشد بر طبق اشارت
 آنحضرت صلعم پرورد ختنه جمع دانش امید حضرت سیده زید در ایام خورد و ساگلی بکتاب معلم تعلیم میشد حضرت صاحب
 دستار از دست خاص چیده بزیر فعل جا داده بعوام الناس رونق افروز گشت شدند بر کرسی نشسته اند از آنجا که فرزند
 ارجمند از میان کودکان لبان مانتاب از صف ستارگان رشتا فتنه متوجه آستان نوس عظیمه گری گردید
 آوایی که شایان شان بود بجا آورد حضرت تفضل گریانه فرمود که ای جان پدر پیش آئی آن در یکجا جواب داد
 که این عاصی اچه یارای که مجلس انس امین گرد و باری چند قدم پیش آمدند ساکت شدند تا که همین روش
 سه قول امر عالی بتقدیم آداب خدمتگاری محرم سرای خادمت در پیش شدند لیکن خود بدولت از دست خاص دستیار
 بر سر آن بلند اختر نموده بر کرسی خویش نشاند و بعد خویش گردانید آن در ته التاج معرفت عرض کرد که این
 لایق این چنین نوازشهای ثنائیه نبود که عطا فرمودند هر چه شرافت این دستار باشد بیان فرمائید آن حضرت
 مقرون با جابت فرموده نعمتهای فراوان نبوی و نبوی چنانچه بایست عطا فرمودند قبل ازین آن سید سادات اقبال
 سالاران دانش و فرهنگ زینت افزای افسر و ادراک عارف معارف صاحب خوارقات و کشف کرامات زود
 حرم و دایق آگاهی حق پرستی و حق جوی مجلس سید عالم معزز و معزز بودند بیشتر اشارت کردیده بود ای فرزندان
 بشما عطا شد بهوشیاری با دیرداخت آن گلدسته همین نبوی خجسته نالی و قضوی نرگس ستوان حضرت صبر و ترقه
 بعین امام حسین آن سرور زکته پر دازان سخن آرائی صدر نشین سخن سازان حقیقت آگاهی حضرت شاه زید
 ترمذی اقدس سرور روز در مجلس آنحضرت صلعم مغرور و مباهمی بودی و جبهه مراد بشاه جمال جهان آرای منور
 گردانیدی روزی آنحضرت صلعم فرمودند که ای فرزندان جانب مندرستان متوجه شو که سکن و وطن شما
 اینجا باشد بعد از تامل بعض اقدس رسانید که اگر حکم آنحضرت بر اینجانب نشان باید فرمود که نفس خاتم تکمیل خاطر و اول
 باطن کرده آید آنحضرت علیه السلام فرمودند بکنایه از زیر راست ایشان کتوری پرازدندل زود تنگ زر خاخن بر آید
 وطن بالوفد خود نمایند و هنگام عیش نشاط و ایام حسن انبساط اسباب خورمی آماده و ابواب منجمی بر روی جهانیان گشاده
 باندام کافرن این سرزمین قطع منازل طی مراحل نموده متصل موضع و حیره داره دولت و اقبال تروال اقبال
 فرموده چون در آن عساکر طفره از چندین سردار کثیر الاقدار مقدمه کجش معارک استانی و تقدیمه کجش معارک
 از اولاد جامع القرآن حضرت عثمان بن عفان رفیق و همکار حضرت آاب بودند و جناب سید سالار شاکر
 ساخت که این خطه عجب است دل نشین با وجود آب روان سیر گلستان و نادر بوستان میاست اگر بخواه
 شرفی پسند آید مقرون صلاحست منزل آرامگاه باید ساخت در جواب فرمودند که فی الواقع همین است لیکن نشان

حکم نافذ حضرت صلعم تعونید جان دارم بمکانیک از مکن بطون بعالم ظهور خواهد یافت قرارگاه خود کرده خواهد شد
والا سیرت و شامسکن خود را در اینجا نماید منزل عمارت پردازند آنها مضمون اشارت و بیایند بقایا برود
از اینجا که لشکر اسلام کوچ بکوی باغیا رضلع حصار رونق افزا شد محبس آنحضرت بسالار لشکر سیر آمد فرمودند که
فرزند من مکان خود را نقابت گذارسته بیشتر رسیدید از اینجا که مزاحبت فرمودند بعد از چند منزل تخم سرداق
عز و جلال مطرب خیام دولت و اقبال متصل موضع سبزه جلوه افروز گشت چون بعلم برود بیشتر فرموده بودند که
علم بوقت صبح یا کوچ یا مقام مشاهده نماید هر چه از مکان قوه بفعال آید اظهار نماید در هر گام سبزه زمان محمود
مکان نلد نشان صدر دریافت تاوان دندان نظر اشرف گزاید چون آنحضرت سندان سینه بکنیه کشید
مشام جان را سبزه و معطر گردانیدند و نگار خالص در کسبه نمیه نهاده از فضیله سانی عالمیان گردانیدند
و از اکبر بی پایان مرعیه شت و به افعام نافی انصاف مغز ساخت بسیاران لشکر ظفر از این مرده راحت
افزار سازید و وطنه کوش دولت و اقبال در گنبد ننگون مله ساخت و فرمود این مکان فردوس نشان
بوجب حکم حضرت اقدس اعلی مسکن اینجا است یقین است از مردم اینجا مکتب پر خاش از خود نخواهند شد چرا که
همسایه خود اندازند ازینها پر خاشه برنجیز و خانی بگذارک کرده نشود و چنانچه در آنوقت ساه نام سردار زار و
کفار مسکن و هشت از شره عوام الناس سامع شد که این سوداگران این مکان را وطن خودی شمارند و
با نمانگند بید ساخت سوال کردند که ای سوداگران بغیر از ادای محصول از اینجا کوچ کردن نخواهم داد و خبر دادند
والا نوعی که خواهد شد در جواب فرمودند اینجا هم بغیر از ادای محصول کوچ نخواهم ساخت چرا که این مکان دلکش
سیرت کالیسی است چند مدت گزرا ندو خواهد شد درین عرصه تدبیر چا و فی از عساکر اسلام ظهوریست آن عاصی
نا اندیشان از عوام خبر یافتند که این سوداگران البته داعیه وطن میدارند و دیگر بطور نیست باز سوال کردند
محصول شما را معاف کردیم اگر از اینجا کوچ نمایند بمنزله افساد بر پا خواهد شد نیز در جواب فرمودند که بایان
خود ستم شما بکمان خود باشند در خفا و فایده نخواهند دید و این مکان حله شریف ما از حکم خداست با عطا
فرموده است از اینجا بجا رویم هر چه بشیرد این سخن آن بکیشان از نواحی مردم کشید فراموش کرده سنگت
پیوسته چون آن ناعانیت اندیشان غرور ملک خود کردند از نقد بر آکی اندیشه ناکرده چون نیت حق بر
لشکر اسلام محض بستی و اعیان میان کنار بود و چندی مقایسه تفاوت تخمیر طعمه شمشیر خون آشام گردیدند
چند روز همین نوع گزشت بعد از مرگ سلیم در میان آمدند در مقهوران از نفران عساکر ظفر از دوستی
و ملاقات محکم نمود تا احوال لشکر معلوم کرده شود روزی از نفران خاص حضرت رسید که بر جسم مبارک سلاح
باشد یا نه آنها را کوچ نهادی خود بیان کرد و هیچ سلاحی بر جسم مبارک کارگر نباشد مثال حضرت شاه مردان گشتند

نماز مشغول می شوند آنوقت متعالی موم می باشد همانوقت مضائقه ندارد چون اکثر اوقات آن سید سالار
 لشکر نقیبه کرام بروز جمعه بجای مسجد متصل مزار مبارک حضرت صاحب شاه کوه کوه صاحب ولایت قدس سره
 آمدی نماز جمعه ادا کردی مخصوص بدو خدمتگار بودی و کسان نقیبه را منتقمین یقین کردی و باز مراجعت بجای
 آرادگاه کردی نماز دیگر در آستان راه ادا کردی چون آن مقهور از همه کار اطلاع یافته بود بروز جمعه چند
 فرام آورده گفت که امروز سالار لشکر مبارک ادا می نماز جمعه نقیبه کرام خواهد رفت و نماز دیگر برب در بار
 موضع کله ادا خواهد کرد همانوقت در کهنیکگاه محفی بوده از تعاقب آمده شهیدانید آن بدکیشان بموجب گفته
 آن بعین بدامن دریا پوشیده شدند چون آن سید سالار لشکر از نماز جمعه مفروض یافته متوجه آرادگاه گردید
 مثل سابق در آستان راه برب دریا که نماز دیگر پرداختند و رکعت ادا نموده بودند که آن بدکیشان از کهنیکگاه
 برستند و تنغ بیدریغ بر سر مبارک سپردند سر مبارک از تن جدا شد بعد فراری شده رفتند تن مبارک بعد
 باقی ادا ساخته بعد سه شده بر بال سجده بدست چپ گرفته و از دست راست شمشیر علم ساخته بر آب سوار
 شده جانب سیانه متعاقب آن مخدولان جلوریز گشته احدی مقابل نشد چندی از مقام هیرتغ بیدریغ گزیده
 بدار البوار رسانیدند خبر فوج رسید بجاگ در پیوستند همین نوع متصل سیانه رسیدند چند عورتان بجای
 آب می کشیدند گفتند آنچه حالت که مسلمان بغیر از سرنگ میکند و میکشد قوم پیش رفته ساکت شدند زمین
 اشارت شد که لشکرها تا خاک کده قدسیان گردید و ارشاد در زمین شگاف پیدا شد هر وقت نزول احوال
 فرمود سر مبارک را بر تن مرتب ساخت بخدمتگار ارشاد شد چیزی موجود باشد بارتا تا اول کنیم خدمتگاران
 عرض ساخت که آب در کباب تیار است هر چه ارشاد فرمودند تیار پیش آورد و افطار ساختند دیواری بخت
 پنجه متصل بود آن دیوار ارشاد شد ازین جهان خانی نقابی در آن گن دیوار در افتاد استمانه بوس
 عتبه گراسی گردید و مشاهده جمال خاص الخاص چهره مراد روشن و مزین کرد چون از واقعه شهادت آن شهید
 سالار لشکر شنش سپرد و بر او بودند متفق شده صلحت کردند که از اینها خباک باید کرد لیکن حضرت سید
 دبیر حسن برادران سید محمد و سید شهاب الدین پسران سید سالار لشکر همین صلحت کرده که دیده در اینجا
 مسلم باید داشت خصوصاً که سرداری لشکر حضرت سید شاه میر جویم قدر شد درین وقت با دوشاه اسلام
 شمس الدین التیک بانتظام هندوستان باندام کفار و سرید تلافی و تدارک این امر ناگزیر باید ساخت
 هر چهارتن بلازمت پادشاه اسلام روانه شدند بوقت حضرت سید شاه میر فرمودند از فوج خبردار و شهباز
 باشند قطع منازل و طی مراحل نموده بلازمت پادشاه پرداختند احوال خود را یک یک باین فرمودند که حضرت
 سید زید قدس سره سردار مایان باندام کفار این سرزمین از حکم حضرت خاتم النبیین در اینجا شریف فرمودند

و آنحضرت فرموده بودند که مسکن در هندوستان نمایند که وطن شما در اینجا باشد که از زیر علم کشوری پراز مندل
 و تنگه زر خالص خواهد برآمد و اینجا باشند چون بموجب حکم اقدس نشان از دیده سیانه در یافت شد چنانچه کار
 ازین معنی خبر بایته مرکب پرفاش شدند و آن سید ابدات نیز بر نماز میوه بریده بقصبه کهرم تشریف میفرمودند
 آن کافران بکین نشسته در عین نماز شتیه ساختند امید از انصاف و مهربانی سلطان آنست که مدد و اعانت
 فرمایند در آنوقت و کلاهی راجه مکنند سیانه زمار در بار بار حاضر بودند بعرض رسانیدند که آنها بجهت کثرت
 بدعوی سلطنت دلی عازم بودند مانند آنکه تکاب پرورده و رعیت این بارگاه ایم باناسد راه شده جنگ
 کینه اشتم که پیشتر قدم نهادن اختیار بست محاربت باوشاه نظر بر تسلط و سلطنت خود ساخته و التماس مخالفان
 دین را در حق اهل اسلام صحیح و درست نیندیشته بانا حکم زندان نمود و چند روز محبوس ماند روزی در خواب
 بادشاه را حضوری آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم میسر آمد فرمودند که سید حامد و سید حسن و سید شاه محمد و سید
 شهاب الدین نزدی سیدانیه زندان من برای طلب کمک پیش شما آمده اند الان بکجا آنها پیراختی بلکه خانان
 آن بنظر آید که آنها در قید اند چون بادشاه از خواب بیدار شد پندگ خود آباد بسیدان بر زمین نشین
 شاید که صاحبزادان را در قید چهار پایی میسر آمده باشد باینه بهان وقت خدمتکار خاص را برای استفسار احوال
 فرستاد و چمی بنید که بر آشکاره نشسته حفظ سرا میکنند و از میان آن چهار یکی میفرمایند که حد شریف مامد کرده
 دیگر میفرمایند که مدد کرده تا الان خبر نگرفته خدمتکار روان روان پیش بادشاه رسید از سرگشت اطلاع داد
 از استماع این حالات بادشاه جانب زندان روانه شد صاحبزادان استقبال بادشاه برجا نهادند بادشاه باغزاز
 تمام حصول ملازمت نمود و اب تمام نشست گفت که احوال باشند صاحبزادان فرمودند که اول در احوال احوال
 مستحق ایم خواب ایشان بیان نمایند فی الجمله بادشاه احوال خود ظاهر ساخت و عرض نمود که از چهار کس یکی را شما
 و حضرت قبول فرمایند حضرت سید شهاب الدین نسبت مقرر شد چنانچه بقصد نوج بکجا تعیین ساخت و بنده
 بسیار نمود و عذر خواست و بدختر خود از جهیزه غیره آنچه لایق بوده بداد و رخصت ساخت تا که بکمال کوچ کرد
 در قتیکه بادشاه حضوری آنحضرت صلعم شده بود بهانوقت حضرت شاه سلیمان کفایت مسکن حضوری شده بود
 که ای فرزند من بزخیر کفار را بزین صبح تیاری جنگ نموده سیانه تاراج نموده بقتل رسانیدند و سیانه نام نهاد
 و برای جنگ راجه کند عازم گردیدند رفته ادرا مطیع الاسلام ساختند و نامه شتخ و حضرت سحاب عمود برادر را
 نوشتند بچود وصول قیام راحت شمول نوج بادشاه رخصت کرده انوقت بادشاه برای ملاقات آمده بدختر خود
 نصیحت کرد که بادب باشد نشو که قباب گرفتار گرد و حضرت ملکه زمانه بگانه عصمت و عفت بی بی لوبا چشم
 کبسال آباد تمام باسیدانی مابرسیده غرور سلطنت هیچ بر باغ نه پیچید نامه جانب بادشاه نشست که تا عالی آباد

مانده ام آینده تا بقیام ما ندیانه جای طن برای امر حمت فرمایندنا از ترک اوب محفوظ باشم بادشاه موضع کند با هم
سید شهاب الدین هم اندر حمت فرمود و گوچران که ساکن آنجا بودند آنرا را بر من حلقه دلی که کلاباد مشهور است من

فصل دوم در بیان نسب نامته والا حضرت پیر شریف و اسم شریف ولد آنحضرت مولانا

سیدانین سید قطب بن سید عبدالواحد سید محمد یوسف ترمذی بن سید احمد بن سید امیر سعید بن نظام
بن سید عزیز الدین بن سید شاه تاج الدین بن سید عزیز الدین نوبار بن سید عثمان بن سید شاه سلیمان کفاری
بن حضرت سید شاه زید سالار لشکر قدس سره بن امیر احمد زاهد بن سید امیر حمزه بن سید ابابکر علی بن امیر سید علی
بن محمد سعید بن سید احمد یحیی امثال رسول بن سید علی شاه پسر کالی بن سید حسین ثانی لقب حمیس بن محمد مدنی
بن حسن شاه ناصر ترمذی بن سید موسی حمیس بن سید علی حسن حمیس بن سید حسین صغیر بن سید علی اصغر بن العباس
بن امام حسین رضی الله تعالی عنه بن حضرت شاه مردان مرقضی علی زوج فاطمه الزهرا بنت محمد رسول الله صلی الله

علیه السلام فصل سوم در بیان نسب نامه جد او ری بن تقصیل است که اسم دالده شریفه

بی بی ملکه همیشه سید علی اکبر بن سید صادق بن سید احمد بن سید محسن بن سید علی اکبر بن سید حسین سلیمان
کلمتی راجه کال دمار فاجه بدار غریب پرور بن سید شاه نظام الدین ساکن ساوه پوره بن حضرت شاه عزیز
ساکن سیوانیه بن شاه تاج الدین بن شاه عزیز الدین نوبار بن حضرت شاه عثمان بن حضرت شاه سلیمان
بن حضرت شاه زید شهید فصل چهارم در بیان تولد آنحضرت و اسم سالار لشکر قدس سره الخ

شرف ولقب مبارک و حسب نسبیته آن و نو و نام ولادت با سعادت آن

آفتاب سپهر ولایت بدر فلک هدایت تاریخ نهم شهر رجب المرجب ۱۲۰۰ روز شنبه پیش از طلوع آفتاب مطابق سنه
یکهزار و چهل و شش هجری بمکه ظهور آمده و عمر شریف آنحضرت هشتاد و چهار سال کسری زیاده بحساب آید و ماویا
در روز وفات در او اواخر باب هشتم شرح و جابیان کرده آیات شاه تعالی اسم مبارک سالار طریقت بود او
حدیث شریف سعید من سعدی بن طین امه سیده سعیده بنت قدس سره ولقب مبارک آنحضرت شاه بصیگت
پوشیده نیست که لقب اسمیت شامل بعضیات موسوم چون من و زاهد که لقب اهل ایمان و صاحب تقوی است
و صفت عالیت که در خداوند حال موجود باشد و مانند ایمان و زهد و مومن و زاهد پس لقب هر شی جلال
آن شی باشد چون عرض این فقیر از تحریر این رساله تقریر تفسیر حالات پیر و شکیست لندا معنی لقب را
اللامی نماید و پیش از آنکه شروع به تفصیل رود نمونه داری یا اندکی از بسیار یا یکی از هزاری بموجب این

من از دید خوشش کریم سخن نه چون دستمان نامهای کهنه لطیف گزارش معانی لقب جوهر خصال
 و درجات سلوک و حالات را بسک تحریر سید اردنا طالبان را شوق مینمون و دیده و روان را بصارت
 روز افزون گرد و پدرا نکه درین لقب مبارک عزائب بسیار است که طاقت ادراک این همچنان بعیند هر یک
 از ان عاجز لیکن بوقوتی که از آنجناب عطا شده و اشارتی صریح رفته بود می نگاشته اوقات را آباد میسازد
اول غریب بر وجه جمع این لقب است که واضح و معلوم نیست رفع شک عوام را دلیل آنکه اگر واضح
 بودی لقب از زبان عرب یا فارس یا هند نامزد کرده که در فراغهای متباد اکثر این هر سه زبان رایج دارد
 و هم اسمی بود از اسمهای بزرگان سلف و یا حال چون این هر دو صورت نیست بلکه نامی است زبان شکرت
 که با عتقاد و پیمان ملایک بدان زبان گویا اند پس دانای انصاف درست شناسد لقب اسمانیت حکمت
 درین آنت که زبان عام و خاص سهل گزرد و فرقه هند نیز مقرر بوده و پیشوای خود دانسته و مقیما معصوم
 بر داند تا به یکس محروم نماند **دوم آنت** که نامهای برگزیده متمیز است از گروه دیگر این علمیت
 که در هر فرقه مروج ناورد و سوم در یافت معنیست در خور جوهر ادراک خود چنانچه عوام در زبان هند
 رایج نداشتند هم را مناسب اسمی قرار می دهند و خواص موافق فهمید در کفار شکرت دانسته بطلالعه
 معنیست لذتها و فیضها اند و زنده طرقت چهارم آنکه مرکب است از دو حرف که دانایان هند اسم دو حرف
 پس مبارک دانسته اند نهایت ناچار تا پیا حرف و این در مرتبه اول واقع شد تخفیف تخم آنکه عرب اکلامی است
 خالی از حروف فارس هند زمانش حروف بر دو ولایت است مانند اسم مبارک کسرتا و دو بار ساکن و کاف
 مفتوح عربی سوزاند و چنین پارس زبانه است بخارج کاف فارسی برگزیده همچنین با وصف تبارش است معنی بود
 حاصل آید چنانچه ترکیب گزارده آید چون شکر فنا و این اعطای فهم و دوست و حوزه عقل و کیاست بوجب این
۵ چنان عزائب این اسم را کلمه اشا چگونه اشوه خورشید را کلمه اشا شمارده بود در رای یک روان
 که اکب است خلک مبارک آن ز فکر زکات بیرون میداند لند او را آنچه خوش من اشا و این طرقتی است آنرا کلمه
 پنجم آنکه اسم مبارک شامل است برگزیده همان قسم هر طائفه از شبه و عرب و فارس و غیره از دور و نزدیک
 و حضور پر نور شرف شده و پیشوای خود دانسته مقاصد صورتی و معنوی را گزارش میسازند آن در
 فضل و کرم هر کلام را از هند و مسلمان و غیره بخشیم فیض توام نکریم و زبان فصاحت بیان که است ترجمان
 رسیده و بعضی را نازیده و پرسیده هم آغوش مرادات ظاهر و باطن در خور این و جوهر معنی از هند و پیش
 بوجب این **۵** از کشت دانند از شور زار چو باران که ادر او راست کار میسازیش در راه چرخ
 سپهر مسادی بوده نور او را شرم تشنگ آرزو در گرد غمت میرود هر کس بر لبه لطف دیگر کی

میفرمودند که یکی میگفت آنچه من نوحه دارم در بگیری نیست و دومی میپنداشت برتونی که دستگیری من کرده اند
 غیر از آن مسلمانان نادیده خود میدیدند و هر سرب خود می شناخت مسکین سخن نیت جاودانه انکاشته
 غنی مهربان بجان نه نشستی همه وقت و همه یا بخوابش و بگیا و دور نزدیک یکسان سلوک کرده اند سبجان شد
 این چه حسن خلق و دهراتی است عام و چه فراخی حوصله و جویت تمام این است صفات جمیده اکنون بسکه
 کسرا با دغنی و بار ساکن و کاف مفتوح و ناه ایست زبان سنگرت که معنی آن خائف باشد یعنی درام
 در خوف آبی بوده بوده است که از ترس الهی تری چشم و تاسف و توبه و بقراری و تبدیل رنگ و نا آرزوی
 طعام و شراب و تنفر طبیعت از لباس و آرایش و آمیزش خلق و گفتار و نا آمدن خواب پیدای شود همانند
 چشم گریه نداشت است از کرده خویش و تاسف باعث است به توبه از نامموری گذشته و اختیار مهوری
 آینه و بقراری و تبدیل رنگ از انتظار و منظر خود را فراموش میکند آرایش لباس و آمیزش خلق چه در
 و چون دل بجای سبته شد زبان نمی جنبد و خواب چگونه چشم منتظر راه باید تعطیل شد در همه وقت چشم
 بودن و در جهاد کوشیدن و بجهاد دل متوجه بودن و استفسار گفتن و تقییل طعام و شراب کردن و شکر
 آمیزش خلق و آرایش را بخود راه ندادن بی سود کلمات بر زبان نه راندن و شب زنده داشتن عادت آن
 و شکر بود نیست درجه اوسط از سلوک در طفله گفتار و درجات سلوک لابد نیست معنی لقب را بفتح کاف
 نوشته اسمال ضم می نویسم و چون بندگان این راه را تیز رو وادی طلب میازم به یک زبان زد عام است
 خاص از ابیکش گویند کسیر باد های غنی و سکون کاف تازی و ضم شین معجزه معنی آن زاهد طالب که شش طلب
 سلسله تعلق را نتیجه تقابل سالاران این راه پیوند و در یوزه گری زاهد این سالک شود و این تفاوت
 حالات اسم باشد اما من با اختیارانند و آنها دو گونه شرح میدهم **اول** آنکه از مرشدین با ادب طهارت و
 بول غایب و صوم و صلاوة یا سوزد و کتاب آسمانی یاد کند و طریقه حبس و ذکر و فکر تعلیم کند و با مراد تقییل غذا
 و خوراک و گفتار و ذکر و شش نماید و ترک لذات جسمانی عادت کند و شیرینی بخورد و بعضی نمک هم گفته اند و زیاده
 و چار لباس نگیرد و روی زن نه بنده و اخلاط مردم نکند گوشه گزیند یا روی بصر دهند و ذخیره قوت نسا و
 و حواس ظاهر و باطن را جمع کند و هم نهجیکه ارشاد یافته ذکر و فکر مشغول باشد و تصفیه و تزکیه کوشد و وارد
 عرض کند و در خواب جسد کند تا جاده استقیم این ملک از چشم یقین بیاورد پارک الله مرشد بر حق ابتدا
 شعور سرشته نقلی گنجینه بخدا شناسان پیوند کردند و آنچه می باست دانستند و بکار گرد آوردند و استدا
 غذا از برگ و ریحان ساختندی روی بصر انهدندی از آبادی و آمیزش مردم متفرگردیدی شبانه روز
 بزر بودندی چنانچه آواز و کردمان را بر وقت آوردی لباس سبز پوش پوشید چیزی خوردند استندی

آخر کار چلهای متواتر کشیده گوهر مقصود بدست آید و در آنست انباز ساوک گاهی از جوخ عرفان مانند دریا و نظره
 بزرگ و محو مطلق باشد و وقتی بر یافت وحدت چون آفتاب اشداود حسیه تمام عوالم زن به لیکن خود را سیدار
 زمانی از غایت صفائی سسینه از نسبت پیدا کند حتی از رنگ روی آئینه آسامی بر تیره گردد و در کاری از دست
 عقل شناسا آمد و تسکین پذیرد و قوی بر هستی فکر درستی در فیت خشنود گردد و گاهی تصور رسم ذات صاف
 نموده غمزه شود این در نور حالات اقسام بسیار منقسم میشود درین تذکره شرح از ان گنجائی نه و بخیر بودن و در
 زدن و حرکات کردن و انحراف کشیدن و سرزدن دوم سرد یا گرم بر آوردن و گرم نبودن بسملوار طپیدن
 و بی اختیار قبض و بر آوردن بستماع آوازهای موزون و دیدن اشکال متعدد سبز و آب روان و گلزار و غیره
 و طیب روایات صادقانه رحمانی و اطلاع از آینده و قبول عاصمه درستی عقل و صفائی دل است در اینها
 می باشد با وصف این عانات سرشته ساوک را از دست ندهد نفس سرکش را غمان کشیده دارد و احمق شکر که سر
 با وجود معرفت تمام و محویت تمام هر روز مراتب ذکر و فکر را پیم می افزودند و هر لحظه نفس را مسخر و مطیع میکنند
 و ارادت گزینان را در هر وجهی حالت هر کدام رهنمای فرموده شناسا می ساختند نیست انتهای سلوک
 معنی لقب در زبان سنسکرت و بهها کجا گزارده آمده اکنون در لغت عرب و فارسی ترک میگویم بسبب
 از کجا مشتق میمانند معنی آن گریه کننده که موافق است بهبیک عربی فارسی ترک معنی بسبب و پیشرو
 شناسند که همزنگ افتد بهبایش یعنی پیشرو سالکان شاه که بر لقب مبارک مضاف سازند معنی آن که اشکان

نود و نه نام آنحضرت در تفصیلات

قطب الشیخ بسبب	قطب العالمین بسبب	قطب اهلین بسبب	قطب المومنین بسبب
قطب المجتهدین بسبب	قطب الملکین بسبب	قطب الکاملین بسبب	قطب الصالحین بسبب
قطب العارفين بسبب	قطب الزاهدین بسبب	قطب العابدین بسبب	قطب المقربین بسبب
قطب الشاهین بسبب	قطب العظیمین بسبب	قطب الموحیدین بسبب	قطب المجدین بسبب
قطب العزیزین بسبب	قطب المجیدین بسبب	قطب الماضین بسبب	قطب الشاکرین بسبب
قطب الفاتحین بسبب	قطب الظاهرین بسبب	قطب السامعین بسبب	قطب الشانین بسبب
قطب الراشدین بسبب	قطب الصفا و قدیرین بسبب	قطب الساکین بسبب	قطب الاکبرین بسبب
قطب الروحین بسبب	قطب الساجدین بسبب	قطب الکریمین بسبب	قطب المنورین بسبب
قطب المستقرین بسبب	قطب المحبوبین بسبب	قطب المشوقین بسبب	قطب المسلمین بسبب

قطب العاشقین بیگ	قطب الاولین بیگ	قطب الاخرین بیگ	قطب الظاہرین بیگ	قطب الباطنین بیگ
قطب المؤمنین بیگ	قطب العاکفین بیگ	قطب المظلومین بیگ	قطب المشدین بیگ	قطب الاطین بیگ
قطب الاضامین بیگ	قطب الاسعین بیگ	قطب الاعلیٰ علیین بیگ	قطب الحامدین بیگ	قطب الشاکرین بیگ
قطب المقبولین بیگ	قطب المجاہدین بیگ	قطب الواصلین بیگ	قطب السالمین بیگ	قطب المنفخرین بیگ
قطب المنازلین بیگ	قطب الثاکرین بیگ	قطب المشاققین بیگ	قطب القائلین بیگ	قطب الناطقین بیگ
قطب المستغفرین بیگ	قطب الخاشعین بیگ	قطب الصائمین بیگ	قطب الحافظین بیگ	قطب الطالبین بیگ
قطب المفتبین بیگ	قطب الناصرین بیگ	قطب الناطرین بیگ	قطب الشافیین بیگ	قطب المحققین بیگ
قطب المهاجرین بیگ	قطب الاخیارین بیگ	قطب المغفورین بیگ	قطب الراجحین بیگ	قطب المشرقین بیگ
قطب المفزین بیگ	قطب الثقلین بیگ	قطب الکوین بیگ	قطب الذاکرین بیگ	قطب المحامدین بیگ
قطب الواعظین بیگ قطب الحامدین بیگ				

باب دوم در بیان تحصیل علوم ظاہری و باطنی بعضی اقوال

که آن محبوب الهی حضرت پیر و تکبیر قدس سره شتلمبر چهار فصل اول در تحصیل علم ظاہر از علم عمیق زمان
 در فصل فضیلتی دوران مدرس مدر توحید اخوند فرید رحمة الله علیه چون عمر شریف بہ سادگی سید شمع اسرار
 شمع انوار حقیقت سید محمد یوسف والد آن غوث دوران ازین جهان فانی گوش ہوش بہ ندای تائبینا المنفس
 المظلمة ارجع الی ربک راضیة قرصیة فاذا دخلی فی عبادی و اذ دخلت فی ہادہ در جنب وصال
 آسودہ گردیدہ حضرت پیر و تکبیر رامخو و مہ جہان والدہ شرفیہ پیش اعلام علماء زمان فصل فضیلتی دوران
 مدرس مسئلہ توحید اخوند فرید رحمة الله علیه فرستادہ برای ترتیب و تحصیل علوم ظاہری تقید فرمودہ چنانچہ
 آنحضرت بشوق و ذوق تمام بیس کلام الله اشتغال مینموشند و ہمین اثنا گنج حقیقت خازن خزان
 معرفت مجمع فضل و کمال حضرت شیخ جمال قدس سرہ و رہبان مقام نزول فرمودند اکثر مردم رئیس سکنہ اکا و قبا
 گویند و شرفا و نجاد در مجلس حاضر بودند حضرت پیر و تکبیر با جماعہ صبیان بچوگان بازی مشغول بودند حضرت
 شیخ جماعہ صبیان گوید از آبا و اجداد ہر یک استفسار نمودند و از حسب و نسب حضرت پیر و تکبیر حقیقت
 می نمودند گویندگان بغرض رسانیدند کہ از سادات سیوانیہ خلف عبد محمد یوسف ترمذی اند و ما ہم سجان
 دل زیادہ از اولاد و اہمال خود ہا در پرورش خدمت حاضریم و غرض میا ریم حضرت شیخ قدس سرہ
 پیش خود نشاند و دست التفات بر سر و پشت محضو فرود طلبیدہ و چو پدید از کیمہ بر آوردہ با خود مرحمت

فرمودند که این طفل قطب زمان و عوشت دوران خواهد شد که متاخرین را با این خیال مهربی بحال و بند غم
 برابری آنچه بحال و سایر عایشین ربع مسکون را محیط خواهد بود و از همه او بیا و کلمین عصر خویش مرا در ممتا خواهد
 گشت باید که در تحصیل علوم ظاهری کوتاهی نکند کوشش کما عینی نماید چون مشیت ازلی تیرتیب آن
 منظر لم یزلی قرار گرفته بود در آنکه زمان از علوم ظاهری برد وافی برده استند صلیکه از ختم کلام الله
 انقراض حاصل کرده کتاب گلستان شروع کرده بودند در آن مکتب اکثر طالبان علم کتب از علم صرف و نحو و منطق
 و معانی و فقه و تفسیر و نظم و شعر میخواندند و آنحضرت به استعداد باطنی در سبق هر یک و فضل میکردند و فراموشش
 پایوبید نمایند و آنچه عوام الناس میگویند که حضرت پیر سنگیر را خوانند فرید دست گرفته از مکتب خانه بدر کرد
 محض افزاست از کسی مقربان بارگاه پنجم شنیده نشد و راوی همین گویند روزیکه والد بزرگوار منوچهر سفر
 آخرت کردیده حضرت پیر سنگیر در جماعه کودکان چوگان می باختند غلغله افتاد که پدر بیکبار هللت
 نموده چون این آواز بگوشش مبارک رسید با نوقت روان مبارک را از میان چاک زده بطور کفنی
 در گلوی خود انداخته راه صحرا گرفتند جان محمد که برادر کلان از مادر دوم بود خبر یافته تعاقب دویدند از
 صحرا سجانده آورد در عین ماتم بقیرا بریا میکردند چون از ششم مردم اندک فرصت می یافتند راه صحرا میگرفتند
 هر چند بازمی آوردند قرار می گرفتند آخر والد شریفه از ایشان پرسید که خواستش خاطر شما در کدام است
 عرض کردند که حالا طبیعت ما از دنیا در گشته میجویم که بجز و پیش گیرم دوروشی اختیار نمایم و الله صانع
 فرمودند که من اجازت دادم بشیر طلیکه مثل جد بزرگوار خود حضرت شاه زید و حضرت عوشت الاعظم و حضرت
 خواجه معین الدین قدس سره ریاضات و مجاهدات پیش گرفته رتبه اعلی حاصل نمایند و اگر یک کتاب یک
 فتح بنگ و یک پرچه لنگ اختیار نمودی باز بهوس تا مافات کنی که نخواهی یافت همان ساعت گشت
 اجابت بر رویه دل نهاده و دواع شده در تصدیه که ام تشریف فرموده در مکتب قانوگویان بر اطلب
 سکونت اختیار کردند و قانوگویان بجان و دل حضرت بجای آوردند تا الی آخره که مذکور یافت الحمد لله
 روزی منجمی در مکتب خانه قانوگویان وارد گردید از حسب نسب هر یک اطفال استفسار می نمود و بموجب
 احکام علم نجوم بر طالع نامه آنها نگاه کرد و بیان سعد و نحس ستارگان میکرد چون نوبت باسم مبارک حضرت
 پیر سنگیر آمد بر ناصیه مبارک نظر کرد که آثار بزرگی از جنبه شان لامع و ساطع است اصطیلاب و میرطیلاب
 کرد که مرا از گردش افلاک و خواص انجم ثوابت و سایر چنان معلوم میشود این طفل را در عمر خرد سالی
 نورناقنایی از پیشانی مبارک پدیدست بادشاه روی زمین چنان با جاه و جلال نشود که ثانی خود نشسته
 باشد و یا بادشاه عرفان گردد که در بوبه کوس و لائیش گوش فلک اگر سازد و طنطنه جایش از فغان تا فغان

جهان را فرو گیرد و گوش معاندان دین گرد و آئین شرع محمدی روز بروز رونق و تزئین پذیرد چنانچه در اینک
زمان جلوس تزلزلت بسره کمال پسید و در عهد خویش مربع خاص و عام گردیدند همه کس را انگشتری منجم یاد آمدی الواسع
پیردستگیر شریک شریک طریقت و ننگ تازم حقیقت و معرفت بود سایه عالی برع مسکون را محسب کرد و الحمد لله

در بیان سیدن و ماذن بخدمت پیشوا برپیل طریقت قافله سالار طریق شریعت
معظم و مکرم بیان شاه قاسم قدس سره و بعد از چند مدت از آنجا خصت یافته خیابان

در اوائل حال پیردستگیر طلب داد الهی نقل میکنند بخدمت نور حدیقه شریعت و شمع محفل طریقت
مکرم و معظم میان شاه قاسم جوینا کن ملوی سید در زیاده از مدت شش ماه و کمتر از یکسال بعد از گذشتن امروز
قیام میداشتند و همیشه از صبح احسن خاشاک و پاچکد شنی پیده می آوردند و هم آب برای خودی در روشن گرا
میساختندی و آتش برای محافظت سردار ساخران می افزودند و شب بیا و الهی مشغول میبودند چون رفتن
بر این سوال گزشت روزی حضرت پیردستگیر برای چوب صنی بصرارفته بودند و هم در آن ایام شاه موصوف
تباری مکان نور مش داشتند چند کس خادمان برای بروا شستن شستیری که بعد از خانقاه افتاده بود رفتند
شستیر مذکور بسبب تنگینی دیگر انباری برداشته نشد و هم در طول کمتر برآمد گزاشته می آمدند و درین اثنا
حضرت پیردستگیر چوپیم بر سر نهاده از جانب صحر اشراف می آوردند و راه از آنها جدا شدند پس سید مذکور
که تمامی جماعه کجا رفته بودند گفتند برای آوردن شستیری که در فلان جا افتاده است رفته بودیم گران بود
بر داشته نشد و هم گناه است نیارین گزاشته آمده ایم حضرت پیردستگیر فرمودند که باری آنرا من هم ببینم
شماره از سر فرد آورده متوجه شستیر شدند **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** گزاشته در این چوب شستیر دست آمد
و برداشتنند گوید سبکی وزن یک کل هم نداشت بلکه تقارن القبال سر و شوش بپوش آورده بالای دیوار را
گزاشتنند از آنچه بطولانی که کم و ناقص بود بقدرت الهی از هر دو دیوار برداشتی بگزشت خادمان در روشن
پنجمین معاملات معاینه نمود پیش شیخ خود رفته کلاه بار زمین زده شکایت آنها ز کردند که بمیران جبه
چه عمل مرحمت فرموده اند که امر و زاین قسم کرامت لفظ آورده که خارج از قیاس است و مایان را بشغل آکنده
امر کرده اند که در آن سرگردانستم و بعد از وقت مرشد شاه موصوف حاضر بود این احوال را شنیده شاه
قاسم قدس سره فرمود که ای قاسم این جوان بنزله در بایست پایانی ندارد و اینجا نسبت می چشمه هم نظر
نمی آید پنجمین کس را نمی شاید که از تلاش باز داری رخصت باید نمود تا مطلب خود را از دیگر حصول کند
در سر که در نوشته صاحب کمال بروز خانقاه نشسته بود چه می بیند که حضرت پیردستگیر شتبار و هم بر سر نهاده

از جانب صراحت شریف می آید لیکن شماره بقدریک حسب بند تر از سایر که متفرق اتصال است از معانی آن صورت
 علو منزلت ایشان را دریافته زو میان شاه قاسم رفته گفت این طفل را که در صحن آثار بزرگی از جبهه مبارکش بود
 و علامت ولایت از غره ناصیه اش پیدا است بخدمت خود نگه داشتن در حق او موجب بهر نسبت اولی آنست
 که از طرف خود اجازت دهند و رخصت فرمایند تا از جای دیگر تلاش و حصول درجات نماید آخر الامر میان شاه قاسم
 قس سره بخدمت پر دستگیر فرمودند که آنچه در خود حوصله خود گنجایش بود ایشان را تعلیم و تلقین کرده شد لیکن حوصله
 شایسته وسیع و فراخ می نماید بهتر آنست که بقدر استعداد خود از جای دیگر تلاش کسب سلوک بکنند حضرت پر دستگیر
 عرض کردند که چندین مدت در خدمت شریف صرف نمودم و حالا چنین امر میفرمایند و فقیر هم میدانم که آنحضرت
 در حق فقیر زیاده توجهات و کثرت مہمات معاموم میشود که نصیب شما بخواهد وافی از جناب کرامت تاب الیاس هر
 معرفت و حضور بدایت صاحب مراتب عالی حضرت شاه ابوالمعالی قدس سره حاصل آید یا نوقت تمام
 خیر خوانده نعمت گرفته باشد ملازمت عا شاه شاکر کرد و جہد است

در بیان حصول بلایست ارادت آوردن بحضرت آقا نورانی اقلیم ولایت کعبه فرماییم که است
 قافلہ سالار شریف مجری قلم در روان کشش احمدی مقبول و گالانزالی حضرت شاه ابوالمعالی

چنین نقل میکنند که حضرت پر دستگیر از شاه قاسم رخصت شده با پیشوی سبل طریقت مستجمع جمیع فضائل میان شاه بهمال
 که از یاران شاه قاسم بودند و بخدمت شاه ابوالمعالی جوییم رجوع میداشتند ملاقات نموده بهر ادا ایشان بخدمت
 روان شدند و بعضی میگویند که بوساطت قافلہ سالار طریقت و معرفت شیخ و رضای نقیہ کعبه جابجا شیخ
 ضیا که از مردمان آن مرشد آفاق قدس سره بودند که آنحضرت اکثر در حق او شان میفرمودند که شیخ ضیا صوفی
 بی کیفیت است الفقه بجزرت رسید آنجا مجلس عالی جمله درویشان که هر یک ببلای منزلت ممتاز بودند نیز
 و ترتیب یافته بود حضرت مرشد آفاق در آن جمع مانند نور شمع رونق افروز تجلی بخش محفل جلیس میشدند
 شیخ ضیا گفت ازین جماعت پر خود را نمی شناسید حضرت پر دستگیر معرفت سابق بر اقدام مبارک آنحضرت چنین
 نیاز خود بسایند حضرت پر مرشد آفاق از شیخ ضیا استفسار احوال ایشان نمودند ایشان عرض کرد که از سادات
 سیوانیہ اند و بارادت بیعت با جناب سید اند حضرت مرشد آفاق تعظیم و تکریم معانفہ نموده مرید ساختند
 و آداب بیعت بیا فرستاد و بارادانی فرمودند چنانچه تفصیل مجاہد در بیان آن فصل آید مشرقا ذکر خواهد یافت

تقصید که حضرت پر دستگیر و شیخ ضیا در حق حضرت مرشد آفاق انشا نموده بحضور
 اقدس گزیده خوانده خوانند و قصیده نیست

خداوند چون از چون ساده	همه کس از دینداد کس نهاده	چو محبت خود را بخود و انامید	محمد باریاست بر حق ستاده
به باطن احدیم چون کمر بسته	چو پیداشده نام احدی نهاده	اتم منظر هر چه هست احمد	بطن اوست تا ایم یقین و ان براده
و کشته اربع با تسلیم روی	همه شمسواران کسی نه پایده	کی چار شد زان ترک بنظر	بباطن مکی دان تو ای تنگ زاده
بلا حد بیارن روح پاکش	علی آل اصحاب از کس مراده	سحرگاه شام فرستد و مادم	ز حد شوق این بنده بگریستاده
ننان سرکان بود در عهد احمد	پای پی سیه بهر خانواد	خصوصا از ان فرزند چشتیارا	بمشق و فقر در دو سوس باد
بسا عوق در نور ذات معنی	بسی در فراتش روان جان داده	بسی سینه بریان شد از چهرت	در ان از روز تا محبت ستاده
بسی مردمان در تخم بازند	برافتند از خویش احق ستاده	بسی شهر شریان راه طریقت	مگر در عرض نفس در قلاوه
بسی مردمان در خوار خود را	بخوردند خون شهادت چو باوه	مران وقت از خوابه بیچند	همه چشتیارا نگهدار جاده
بگویند صفاتش همه جن انسان	چه ملک بری چه مردان چه ماده	شایش چکوبه کند گاریزه	خلل در خاطر را آزار داده
	امید از طفیل بزرگان چشت	که ایان سلامت بونگ عاده	

چون این ابیات قصیده بسبع مبارک مرشد آفاق رسیدند از حضرت پیر سنجیر رسیدند که بزرگان سلف این انگشاف را از چیزی بر شما هم موقوف گذاشته اند که بعد ازین سید بیک فصل از جلالین بیان خواهد کرد پس عرض کردند که پروردگرم برین مصرعه منحصر مانده فرمودند پس چرا در قبیل و قال صرف اوقات میکنند بهر شکلی که شمار نیست در تصور آن مستغرق باشند این ابیات قبول افتاد از آن روز باز قصیده دیگر نفرموده اند و میان محمد امین گفتند که حضرت مرشد آفاق بسیار تحسین و آفرین کردند فرمودند در جواب پیران خود روح حسن الما نموده اند الحمد لله علیکم نقلست بزبانی صاحبزاده والا قدر بیان محمد باقر قدس ستره که حضرت مرشد آفاق را همسایه بودند نهایت مطمح و به مزاج و بغیر از تحقیق نام حضرت بر زبان نمی آوردند و همچنین ازین چنین حرکات شبت می منقص گردیده عرض میکرد اگر حکم شود این مرد که بی ادب است نادب نه ایم آنحضرت هرگز جایزند استند متنی بر بنیوال گذشت از اقامه کل نفس ذائقه الموت واقع است اجل او را در ربود کسی بعرض رسانید که فلان همسایه ریخت هستی از جهان فانی بر بست آنحضرت را بیچاره گریه سر زد و آب از دیده جاری شد تا مدت مفت روز در ماتم دی هیچ نخورد و ندانند بنده عرض کرد که آن شقی بی ادب ناضق پرست چنان سلوک میکرد آنحضرت برای و این قسم غم الم میکنند که شما از حقیقت کار خبر ندارند گردنا سوت بدامن انبیا و هم اولسب الموت میبازد پس راضل شدن آن بفرمایش چنین کسان ممکن است حالا برای دی بجهت آن اندوه کم که آن عزیز فی الحقیقت مثل گاو بردارنده و صاف کننده چرک قانکودگی جالب این فقیر بود اکنون آنرا که توانم زد و دل پس از آن نعره کشیدند و این دو بهره بندی بر زبان مبارک را نهند و بهره جو کو بدی نگر باری است بار اسوس

اب و ده مولی ترک بین بات چهارمی بود: سبحان الله چه قدر فراخی و وسعت حوصله مخمراز عا
 بود که در نظر کمی یا اثر موافق و منافق مساوی می نمود و الحمد لله علی ذلک نقلست بزبان شیخ مدار
 و شیخ موسی ساکن سیوانه و شاه غلام محمد مگر مستمع گردیده که زبانی حضرت مرشد آفاق را محویت روداده و استغراق
 چنان طاری شده بود که ازین عالم بیخ اطلاع نداشتندی تا مدت سه ماه دو ماه اکل شرب نفروودندی هرگاه
 وقت نماز میرسیبچادمان دوش مبارک را حرکت داده آگاه می یافتند که وقت نماز رسیدست میفرمودند
 که ما خبر نیست وضو بکنایید و بر نماز ایستاده بنایید همچنان میکردند متنی برین منوال بگزشت بعد چهار روز
 سرگاه وقت نماز میرسیب از خود آگاه گردیده وضو نموده نماز موافق قاعده وضو بطه بی تغییر احکام او امیاد
 بار یا فوکان معرض استفسار یعنی گردیدند که پیش ازین آنحضرت ازین عالم خبر نداشتند بجز اظهار دیگر
 نماز و اوقات نماز از خاطر مبارک مجرب بود اکنون آگاهی بحال است که از خود بدین امر مشغول میشوند خالی از
 حکمت و اسرار نخواهد بود فرمودند و را بام ماضی بیخ اطلاعی نداشتیم بحال نماز صورت گرفته پیش نظر حاضر
 میشود فرض میگوید که فرض خدایم و سنت خبر میدهد که سنت رسول موجب انهار و ایض و سن ثبت میگردد
 و نماز او اینها چندی بین حالت بگزشت آخر محویت و استغراق بدیده اتم رود و ادا دوم پس ازین عالم
 اطلاعی نداشتند الحمد لله علی ذلک نقلست که بدو لقمی حضرت پیر مرشد اکثر اوقات بعشرت میگزشت
 و عیال و اطفال بران راضی بوده بصبر و سکوت میگزرا ایند حضرت پیر سنگ از دیدن سختی و فاقه و فقر و
 خاندان و مرشد خود تاب نماند و دل سوخت روزی از دانی سکین که بهمات خانگی ماسور بود و پذیرفتند که
 غله در خانه موجودست دانی سکین گفت بقدر شست آتاری آثار موجود خواهد بود فرمودند ما را بطرف غله
 باید بروی بر سر آوندند که حضرت پیر سنگ را بر آنحضرت بست خود غله را نیز و بالا نود فرمودند که از نظر
 بغیر وزن بر قدر مطلوب بود و باشد بر آورده صرف می نموده باشند و این اسرار کسی ظاهر نکنند از آنروز
 بر چه میخواستند غله بر آورد بعد راجح تصرف می آوردند قریب دو ماه بر بنیوال بگزشت روزی سخا طربا
 حضرت مرشد آفاق بگزشت که در بست شکایت لسمع رسید آیا چو میگردد از مردم خانه استغنا فرمودند بیکس
 ماجرا اظهار کرد و بار دیگر تقصیر نموده پسندید که گاهی میران جو دریا آمده اند راست گوید حضرت بی بی صاحب
 دفعه اول از لاد نعم بیخ گفته بعد چون تکرار شد عرض کردند آری آمده بودند و روداد برین منوال
 فرمودند آنطرف بنیمینید بی صاحب اشاره بانطرف کردند حضرت مرشد آفاق آنطرف را گونسانه
 و فرمودند که این طرف تا قیامت خالی نخواهد شد و میران صاحب را طلبیده فرمودند که ای پیر انجیور در نظر من
 خرابی می اندازند این فقره اختیار است اضطراری نیست که الفقر و فقری حضرت سرور کائنات صلعم فرموده